

درس پانزدهم: مقدار ما يثبت بالاستصحاب

متن عربى

٣ - مقدار ما يثبت بالاستصحاب (الاصل المثبت)

إن مفاد لا تنقض اليقين بالشك هو النهى عن النقض العملى، و طبيعى ليس المراد النهى التكليفى، بل الإرشاد إلى أن الشيء الذى كنت على يقين منه فشككت فى بقاءه قد نزلته منزلة الباقي.

و عليه فإذا كان المستصحب حكماً فتنزيله منزلة الباقي يعنى التعبد ببقائه، و إذا كان موضوعاً لحكم فتنزيله منزلة الباقي يعنى التعبد بحكمه، و إذا كان للمستصحب حكم شرعى و كان هذا الحكم بنفسه موضوعاً لحكم شرعى آخر فتنزيله منزلة الباقي يعنى التعبد بحكمه، و التعبد بحكمه يعنى التعبد بما لهذا الحكم من حكم أيضاً و هكذا. و قد لا يكون المستصحب حكماً و لا موضوعاً لحكم و لكن له لازم غير شرعى، و ذلك اللازم موضوع لحكم شرعى، كوجوب التصديق مثلاً، كحياة زيد التى هى سبب لنبات لحيته الذى هو -نبات اللحية- موضوع لحكم شرعى، كوجوب التصديق مثلاً، فهل يجرى استصحاب الحياة -إذ فرض اليقين السابق بها والشك اللاحق- لإثبات النبات و بالتالى لإثبات وجوب التصديق؟

المشهور -و هو الصحيح- عدمه، لأنه إن أريد باستصحاب الحياة إثبات وجوب التصديق مباشرة فهو غير ممكن، لأن موضوع الوجوب النبات دون الحياة، و إن أريد به إثبات النبات و من ثم وجوب التصديق فهو على خلاف دليل الاستصحاب، فإن المنصرف منه عرفاً التنزيل بلحاظ الآثار المجعولة من قبل المنزل دون غيرها -كالنبات- كما فى تنزيل الفقاع منزلة الخمر، فإنه يكون بلحاظ الحرمة دون الآثار التكوينية للخمر. و يسمى الاستصحاب الذى يراد به إثبات اللازم الشرعى المترتب على غير الشرعى بالأصل المثبت، و هو ليس بحجة كما أوضحنا.

٤ - عموم جريان الاستصحاب

مقتضى إطلاق دليل الإستصحاب حجتيه بلحاظ جميع الموارد، و هناك آراء مفصلة: منها: ما ذهب إليه العلماني: الانصارى و النائينى -رحمهما الله- من جريانه فى مورد الشك فى الرفع دون الشك فى المقتضى.

بيان ذلك: أن المتيقن تارة يكون له اقتضاء الاستمرار بطبعه، و إنما يشك فى بقاءه لاحتمال طرو الرفع، و أخرى لا يكون له الاقتضاء المذكور، بل قابليته فى حد نفسه محدودة. مثال الأول: الطهارة التى تقتضى الاستمرار بنفسها ما لم ينقضها حدث.

و مثال الثاني: الشمعة التي تنتهي بمرور الزمن حتى لو لم تهب عليها الريح، و خيار الغبن الذي يشك في بقاءه بعد الاطلاع على الغبن و التراخي في إعماله، حيث يحتمل انتهاءه في حدّ نفسه حتى إذا لم يسقطه المغبون. و الاستصحاب يجري فيما كان على شاكلة الأول دون الثاني.

و فيه: أن مقتضى إطلاق دليل الاستصحاب حجيته في كلا الموردين، و من فصل، فعليه إبراز نكتة تقتضي ذلك. و قد يتمسك بكلمة النقض بوجهين:

١. أن النقض حلّ لما هو محكم و مبرم، فلا بدّ أن يكون للحالة السابقة التي نهى عن نقضها إبرام و استمرار بطبعها لكي يصدق النقض على رفع اليد عنها، و أما إذا كانت مشكوكة البقاء في حدّ نفسها على فرض انتهاء قابليتها لا يصح إسناد النقض إليها لانحلالها بطبعها، و لذا لا تقول عن الخيوط المفككة: إنني نقضتها، إذا فصلت بعضها من بعض، و إنما تقول عن الحبل المحكم ذلك إذا حللته.

٢. أن نقض اليقين بالشك لا يصدق إلّا إذا كان الشك متعلقاً بنفس ما تعلّق به اليقين حقيقة أو عناية.

مثال الأول: الشك في قاعدة اليقين مع يقينها.

و مثال الثاني: الشك في بقاء الطهارة مع اليقين بحدوثها، فإن اليقين متعلق بحدوثها و الشك ببقائها، و معه فلا يكون الشك ناقضاً بنحو الحقيقة بعد اختلاف المتعلقين، و لكن حيث إن المتيقن له اقتضاء الاستمرار فكأن اليقين بملاحظة العناية المذكورة قد تعلّق بما هو باق و مستمر، فيكون الشك متعلقاً بعين ما تعلّق به اليقين، و بهذا يصدق النقض على العمل بالشك، بخلافه في مورد الشك في المقتضى، فإن اليقين لا يكون متعلقاً بالبقاء حقيقة و هو واضح، و لا عناية لعدم كون المتيقن مقتضياً للاستمرار.

و فيه: أن صدق النقض و إن كان يتوقف على وحدة المتعلقين، إلّا أنه يكفي الوحدة الذاتية كما تقدم، و هي ثابتة في مورد الشك في المقتضى أيضاً.

و عليه فالمناسب حجية الاستصحاب في مورد الشك في المقتضى أيضاً.

توضيح و شرح فارسی

• محدوده دليل استصحاب (آنچه به وسیله استصحاب اثبات می شود)

تاکنون پیرامون استصحاب به این نتیجه رسیدیم که استصحاب حجت است. در توضیح معنای استصحاب که بر گرفته از دلیل استصحاب بود، گفتیم استصحاب یعنی یقین سابق را در مقام عمل، به وسیله شک نقض نکردن. حال سئوالی که اینجا مطرح می شود این است که، آنچه به وسیله این دلیل (استصحاب) اثبات می شود، چیست؟ شهید صدر پاسخ به این پرسش را در سه بخش بیان می کند؛

بخش اول، منظور از نهی (لا تنقض) در دلیل استصحاب، یک نهی ارشادی است.

شهید صدر می فرماید: منظور از نهی در لاتنقض یک نهی تحریمی نیست. به بیان دیگر منظور این نیست که اگر مکلف در مقام عمل بقاء را بر حالت سابقه نگذاشت مستحق عذاب خواهد شد. بلکه صرفاً منظور از

این نهی (لاتنقض - نقض نکن)، یک نهی ارشادی است؛ یعنی گویا شارع می خواهد بفرماید: یقین سابق را به وسیله شک نقض نکنید زیرا من (شارع)، حکم کرده ام که حکمی که بر متیقن بار می شود کماکان باقی است.

بخش دوم؛ منظور از بقاء بر حالت سابقه، بقا حقیقی نیست، بلکه صرفاً بقا در مقام عمل است.
منظور از اینکه در استصحاب گفته می شود بنا را بر حالت سابقه بگذارید، این است که مکلف خودش را به گونه ای فرض کند که گویا یقین دارد، و لذا همان عملی را در حالت یقین باید انجام می داد، الان هم انجام دهد. بنابراین منظور این نیست که با جریان استصحاب حقیقتاً بنا را بر حالت سابقه بگذارد، زیرا زمانی می تواند حقیقتاً و واقعاً حکم یقین را بر مورد استصحاب جاری کند که شک نداشته باشد، و حال آنکه محل بحث در استصحاب، وجود شک به بقاء حالت سابقه است.

با توجه به مطلب فوق اگر مورد استصحاب یک حکم تکلیفی (وجوب، حرمت، کراهت، استحباب و اباحه) بود، معنای استصحاب این است که در صورت شک به بقاء حکم و جاری کردن استصحاب، مکلف موظف است، نسبت به بقاء حکم خودش را متعبد بداند. مثلاً مکلف یقین دارد که نماز آیات به وسیله خسوف بر او واجب شده است. خسوف بر طرف شد و او نماز آیات نخواند، در این حالت شک می کند که آیا وجوب کماکان باقی است یا خیر؟ در این حالت استصحاب جاری می کند و در نتیجه وجوب نماز آیات اثبات می شود. در اینجا این وجوب یک وجوب تعبدی است، یعنی چون شارع فرموده بنا را بر حالت سابقه بگذارید، مکلف در راستای همین دستور شارع، خود را متعبد به حکم حالت سابقه می داند.

بخش سوم، به وسیله استصحاب لازمه حکم یا موضوع شرعی، اثبات نمی شود (اصل مثبت حجت نیست)

گاهی آنچه که استصحاب می شود نه حکم شرعی است، و نه موضوع حکم شرعی. بلکه مستصحب ما یک سبب تکوینی و یا لازمه خارجی برای یک چیز دیگری است، که آن چیز موضوع حکم شرعی محسوب می شود.

به عنوان مثال فرض کنیم، مکلف نذر کرده است که اگر محاسن صورت زید در بیاید، ده تومان صدقه بدهد. زید از زمان نوجوانی ناپدید شده است، و بعد از ده سال مکلف شک می کند که آیا زید زنده است یا خیر؟ در این صورت استصحاب بقاء حیات زید می کند و نتیجه می گیرد که زید زنده است. در اینجا زنده بودن زید، مستصحب ما است. لازمه زنده بودن زید بعد از ده سال، این است که محاسن صورتش روئیده باشد. و این روئیدن محاسن، موضوع حکم شرعی (وجوب نذر یعنی صدقه دادن) است.

با توجه به مطلب فوق این سؤال مطرح می شود، آیا دلیل استصحاب این گونه موارد را هم شامل می شود؟ یعنی اگر مستصحب ما مستقیماً موضوع حکم شرعی نبود، و با واسطه و یا واسطه هایی موضوع حکم شرعی بود، می توان نسبت به آن استصحاب جاری نمود؟

مشهور اصولیون که شهید صدر هم از جمله آنها محسوب می شود، معتقدند: دلیل استصحاب شامل این گونه موارد نمی شود.

به دلیل اینکه، آنچه به وسیله استصحاب در مواردی همانند مثال مذکور، اثبات می شود، از دو حالت خارج نیست؛

الف. حکم شرعی (وجوب صدقه) را مستقیماً بر حیات زید مترتب نمائیم، بدون اینکه اثبات کنیم انبات لحيه (روئیدن محاسن)، واقع شده باشد. این امر غیر ممکن است. زیرا موضوع وجوب صدقه، انبات لحيه است، نه حیات زید. و تا زمانی که انبات لحيه با تعبد و دلیل شرعی اثبات نشود، نمی‌توانیم حکمی را برای آن بار نمائیم.

ب. به وسیله استصحاب حیات زید، ابتدا انبات لحيه (روئیدن محاسن) را اثبات نموده و سپس بر آن حکم شرعی را مترتب سازیم. این مطلب با ظاهر دلیل استصحاب (لا تنقض اليقين بشك) منافات دارد. زیرا مستفاد از دلیل استصحاب این بود که امر مشکوک البقاء را به منزله بقاء تلقی کن. و این تنزیل و تعبد نسبت به آثاری صادق است که جعل آنها تشریعا به دست شارع باشد، اما در آثاری که تکویناً بر یک شیء مترتب است، جعل و تنزیلی از سوی شارع صورت نگرفته است. بنابراین نسبت به انبات لحيه که از آثار تکوینی حیات زید محسوب می‌شود، شارع دخالتی نداشته است، و لذا اگر مکلف خودش را متعبد به انبات لحيه نماید، به چیزی متعبد شده، که شارع به آن دستور نداده است.

نظیر مطلب فوق مثل آنجایی است که شارع فرموده: «نَزَلَ الْفُقَّاعَ مَنَزَلَةَ الْخَمْرِ - فُقَّاعٌ رَأَى بِه مَنَزَلَةَ شَرَابٍ تَلْقَى كُنْ». در اینجا آنچه توسعه پیدا می‌کند، دایره حرمت است که از حرمت خمر به حرمت فُقَّاع گسترش پیدا میکند. اما در آثار تکوینی خمر (مثل مست کننده گی، رنگ و بو و...)، توسعه و تنزیلی صورت نگرفته است. در مانحن فیه هم توسعه صرفاً در آثار جعلی حیات زید، صورت گرفته است، اما آثار تکوینی حیات زید (مثل انبات لحيه) با استصحاب اثبات نمی‌شود. بنابراین استصحاب در مواردی که مستصحب ما با واسطه، موضوع حکم شرعی واقع می‌شود، جاری نمی‌گردد.

لازم به ذکر است، به استصحابی که از آن برای اثبات حکم شرعی که بر اثر تکوینی مستصحب بار شده، استفاده می‌شود، اصل مثبت گفته می‌شود. و معمولاً به جای آنکه بگویند: استصحاب در مواردی که مستصحب با واسطه موضوع حکم شرعی است جاری نمی‌شود، می‌گویند: اصل مثبت حجت نیست.

• فراگیری و عام بودن اجرای استصحاب

منظور از اینکه می‌گوئیم اجرای استصحاب عام و فراگیر است، عبارت است از اینکه؛ چون دلیل استصحاب (لا تنقض اليقين بالشك) اطلاق دارد و مقید به حالت و مورد خاصی نیست، بنابراین در هر جا که ارکان استصحاب وجود داشته باشد، جاری خواهد شد.

با توجه به مطلب فوق ادعای ما این است که جریان استصحاب عمومیت دارد، لکن برخی از بزرگان همچون شیخ انصاری و محقق نائینی ره، معتقدند؛ باید مورد جریان استصحاب را تخصیص زد به مواردی که شک ما از قبیل شک در رافع است، بنابراین استصحاب در موارد شک در مقتضی جاری نمی‌شود.

توضیح مدعای شیخ انصاری و محقق نائینی ره

برای منشأ شک در بقاء مستصحب، دو صورت متصور است؛

الف. شک در رافع، گاهی مستصحب ذاتاً قابلیت بقا و استمرار دارد، لکن شک ما از شک در رافع سرچشمه می‌گیرد. یعنی شک داریم آیا مانعی آمد و جلوی اقتضای این مقتضی را گرفت یا خیر؟ در این فرض اجرای استصحاب بلا اشکال است.

به عنوان مثال فرض کنیم مکلف می‌داند که وقتی وضو گرفت این وضو (طهارت) به خودی خود، کماکان قابلیت بقا و استمرار دارد، مگر اینکه حدثی از او سر بزند و باعث شود که این وضو باطل شود. حال مکلف وضو گرفته و لکن پس از مدتی شک می‌کند آیا این وضو و طهارت باقی است یا از بین رفته است؟ در اینجا منشا شک او به خاطر این است که نمی‌داند حدثی از او سر زد تا رافع (از بین برنده) بقاء وضویش باشد، یا خیر چنین حدثی اتفاق نیفتاده و وضو کماکان باقی است.

ب. شک در مقتضی، گاهی شک ما در بقای مستصحب (موضوع و یا حکم)، از شک در وجود مقتضی سرچشمه می‌گیرد. یعنی شک داریم که آیا در این شیء اقتضاء و استعداد و قابلیت ذاتیه برای بقا و استمرار وجود دارد یا خیر؟ (در بقاء مستصحب شک می‌کنیم به لحاظ اینکه نمی‌دانیم این مستصحب تا چه اندازه ای قابلیت بقا دارد). در این فرض نمی‌توان استصحاب جاری کرد.

به عنوان مثال؛

الف. فرض کنیم مکلف نذر کرده که اگر این شمع تا زمان آمدن برق روشن بماند، ده درهم صدقه بدهد. پس از یک ساعت خوابش می‌برد و وقتی صبح بیدار می‌شود، می‌بیند برق روشن است و شمع تمام شده و خاموش گردیده است. پس از تحقیق متوجه می‌شود که برق به مدت سه ساعت قطع بوده. حال مکلف شک دارد که آیا روشنایی شمع تا موقع آمدن برق استمرار داشته، و در نتیجه باید ده درهم صدقه بدهد و یا اینکه شمع تا این مدت روشن نبوده و لذا چیزی بر او واجب نیست؟ در اینجا منشأ و علت شک او این است که نمی‌داند روشنایی یک شمع چه مقدار اقتضاء بقا و استمرار داشته است.

ب. فرض کنیم در خیار غبن، مکلف بعد از اینکه متوجه شد مغبون شده است، بلافاصله معامله را فسخ نکرد. حال شک می‌کند که آیا خیار غبن مقتضی استمرار است و حتی مدتی بعد از اطلاع را هم شامل می‌شود، یا اینکه خیار غبن به محض اطلاع از آن جاری است و به لحاظ زمانی بعد از اطلاع، استمرار ندارد؟ در اینجا منشأ و علت شک، شک در مقتضی است. یعنی شک در این است که خیار غبن چه مقدار اقتضاء بقا و استمرار دارد.

شهید صدر می‌فرمایند؛ آنچه از ظاهر دلیل استصحاب به دست می‌آید این است که این دلیل اطلاق دارد. لذا هم موارد شک در مقتضی، و هم شک در رافع را شامل می‌شود. بنابراین باید از سوی این دو محقق بزرگوار دلیل اقامه شود که بتواند قرینه‌ای باشد بر اینکه نمی‌توان به اطلاق دلیل استصحاب تمسک کرد. و دلیل را صرفاً منحصر در موارد شک در رافع دانست.

لازم به ذکر است که این دو محقق برای مدعای خود دو دلیل اقامه کرده اند. این دو دلیل عبارتند از؛

دلیل اول

در دلیل استصحاب نهی از نقض یقین شده است (لا تنقض). نقض یعنی باز کردن و منحل کردن چیزی که محکم و استوار است. و الا معنا ندارد نسبت به چیزی که از هم پاشیده است و استمراری ندارد، بگوییم آن را نقض (منحل)، نکن. با توجه به این سخن، حالت سابقه در استصحاب هم باید محکم و استوار بوده و قابلیت بقا داشته باشد، تا نهی از نقض آن معنا داشته باشد. بنابراین حالت سابقه در استصحاب باید قابلیت بقا و استمرار داشته باشد. و این قابلیت بقا و استمرار در مواردی که منشا شک در بقاء، شک در مقتضی باشد، وجود ندارد. پس دلیل استصحاب موارد شک در مقتضی را شامل نمی‌شود.

اشکال

شهید صدر می‌فرماید: باید در این روایت روشن کنیم که نقض به چیزی تعلق گرفته است. یعنی باید مشخص کنیم از این که فرموده نقض نکن، چه چیزی باید نقض نشود. اگر متعلق نقض در دلیل استصحاب مستصحب (چیزی که استصحاب می‌شود)، و متیقّن (امری که بدان یقین داریم) بود، این دلیل را می‌پذیرفتیم. لکن متعلق نقض در لسان روایت مستصحب و متیقّن نیست تا لازم باشد که از قابلیت بقا و استمرار آن تحقیق و تفحص کنیم. بلکه متعلق نقض خود یقین است. و یقین هم به خودی خود (اعم از آنکه متیقّن قابلیت دوام داشته باشد یا خیر)، یک امر مستحکم و قابل دوام است. و لذا دلیل استصحاب هم موارد شک در رافع را شامل می‌شود و هم موارد شک در مقتضی را.

دلیل دوم

آنچه از دلیل استصحاب به دست می‌آید این است که عمل بر اساس شک، موجب نقض یقین می‌شود. لذا از آن نهی کرده و فرمود: لاتنقض الیقین بالشک. و در صورتی عمل بر اساس شک موجب نقض یقین می‌شود که متعلق یقین و شک، یا حقیقتاً یک چیز باشد (چنانکه در قاعده یقین چنین است) و یا اینکه متعلق یقین و شک با تسامح عرفی و بالعنایه یک چیز باشد (همانند استصحاب در موارد شک در رافع، مثلاً مکلف یقین دارد سابقاً وضو گرفته و الان شک در بقاء وضو و طهارت دارد). و چون در موارد شک در مقتضی حتی بالعنایه و تسامح عرفی متعلق یقین و شک، یک چیز نیست، پس دلیل استصحاب آن را شامل نمی‌شود. توضیح، در موارد شک در رافع متعلق یقین قابلیت بقاء و استمرار دارد، و لذا گویا یقین به چیزی تعلق گرفته که کماکان باقی است و استمرار دارد و شک هم به همان چیز تعلق گرفته است، پس متعلق یقین و شک بالعنایه، یک چیز می‌شود. و در نتیجه عبارت لاتنقض الیقین بالشک شامل آن می‌شود. اما در موارد شک در مقتضی چون متعلق یقین قابلیت بقاء و استمرار ندارد، لذا حتی با تسامح عرفی هم نمی‌توانیم بگوییم متعلق یقین و شک، یک چیز است. پس دلیل استصحاب آن را شامل نمی‌شود.

اشکال

شهید صدر می‌فرماید این دلیل هم قابل قبول نیست. زیرا قبول داریم که در برای اجرای استصحاب لازم است متعلق یقین و شک، یک چیز باشد. اما این اختصاصی به شک در رافع ندارد، بلکه در شک در مقتضی هم بالعنایه و تسامح عرفی، متعلق یقین و شک یک چیز است. به عبارت دیگر وحدت ذاتی بین متعلق یقین و شک، وجود دارد.

توضیح اینکه، وحدت ذاتی در موارد شک در مقتضی، بالعنایه بین متعلق یقین و شک (با عدم لحاظ خصوصیت زمانی بین آن دو)، نیز وجود دارد. یعنی اگر ما در یقین، زمان حدوث را لحاظ نکنیم و در شک، زمان شک را لحاظ نکنیم، متعلق یقین و شک یک چیز خواهد شد، و همین مقدار بر اینکه عرف متعلق یقین و شک را واحد بداند کافی است. و در موارد شک در مقتضی چنین امکانی وجود دارد، پس دلیل استصحاب شک در مقتضی را هم شامل می‌شود.

مثال. مکلف یقین دارد به حدوث عدالت برای زید. و شک دارد به بقاء عدالت برای زید. حال اگر زمان حدوث و زمان بقاء را در این حالت لحاظ نکنیم، متعلق یقین و شک، می‌شود عدالت زید.

نتیجۀ نهائی آنکه، استصحاب هم در موارد شک در رافع جاری می شود و هم در موارد شک در مقتضی.